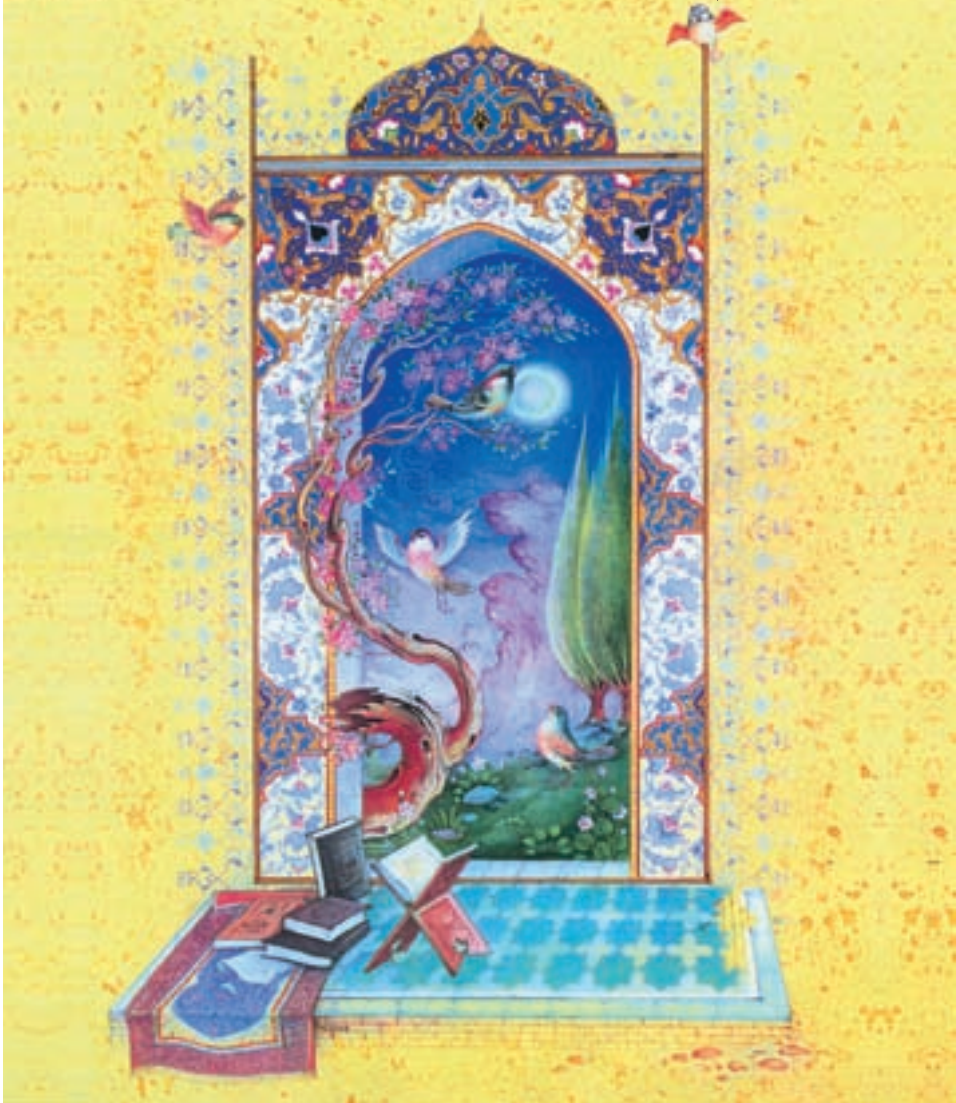


## فصل سوم: ادبیات پایداری

### اهداف کلی فصل:

۱. آشنایی با مسائل و جلوه‌های اساسی ادبیات پایداری
۲. آشنایی با نمونه‌هایی از ادب پایداری
۳. آشنایی با برخی از شاعران و نویسندگان برجسته‌ی ادب پایداری
۴. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



## درآمدی بر ادبیات پایداری

ایستادگی در برابر بیدارگری با و نظام های ظالم، در تاریخ همی ملت ما و جامعه ما دیده می شود. هنگامی که یک ملت یا جامعه به مبارزه با عوامل استبداد داخلی یا تجاوز یکاگان بر می خیزد، از سروده ما و نوشته های بهره می گیرد که موضوع اصلی آن ما دعوت به مبارزه و پایداری در برابر بیدارگران است. این نوع سروده ها و نوشته ها را، ادبیات پایداری، یا، ادب مقاومت، می گویند.

در ادبیات پایداری، اصلی ترین مسائل عبارت اند از:

۱. دعوت به مبارزه و تحمل سختی ها و مشکلات آن

۲. بیان بیدارگری ما و تصویر چهره های بیدارگران

۳. ستایش آزادی و آزادگی

۴. نشان دادن افق روشن پیروزی که راه آورد تلاش، وحدت، جدلی و مبارزه می مستمر است.

۵. ترسیم مظلومیت مردم



۶. بزرگ داشت و ستایش مردم مبارز و شهیدای راه آزادی

بهترین نمونه های ادبیات پایداری را در ادبیات هشت سال دفاع مقدس، ادبیات فلسطین و کشورهای  
امریکای لاتین می توان یافت. اگر بادی می و سیح تر به ادبیات پایداری بگویم، جمعی سرودها و نوشته های  
شورآکنیزی که در طول تاریخ، بیداکرمی و بیداکران را محکوم کرده اند و آزادگی و آزادگان را ستوده اند.  
جز ادبیات پایداری خواهنند بود.

در طول این فصل و سال های آینده با نمونه هایی از آثار ادب و متناومت آشنا خواهیم شد.

## گل مانی که در نسیم آزادی می شکفت

نوشته‌ی زیر یادگار یک واقعه از بزرگان وقایع و جلوه‌های از جلوه‌های منفعت مقدس ملی است که برای استقلال و آزادی کشور خویش به پا خاست و یادآور روزهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است یعنی روزهای قیام و پیام امام زده، روزهای عروج مردان و زنان حق جو، این پرندگان بگت بال آزادی، روزهای پرشور و سرشار از آثا یاد و شکوه نویسنده‌ی معاصر، خانم حسین دانشور، به سرزندگی و جلال آل احمد، چند روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این خاطرات را ثبت کرده است.

ساعت شش شب، نصف دو رو یعنی طویل برای ابدای خون از راهروهای بیمارستان تا مگر کش خیابان باقرخان ادامه دارد. ازدحام است و مهربانی می‌گویند جلوی دانشگاه تهران بی‌چل نگر کشیده شده و اندونجی زیاد است. آمبولانسی آژیر کشان می‌آید و وارد بیمارستان می‌شود پیرمردی جوانی، روی دوش است، خودش رنگت به رونمادار اناروی صورت جوان خون دکمه بسته می‌روند تو به به با هم حرف می‌زنند، در ددل می‌کنند. سیاست می‌بافند و از انتظار برای امام می‌گویند. هیچ کد اشان نکل و کراواتی نیستند، زن با بعضی روسری دارند و بعضی چادر و بعضی هیچ، خانمی می‌گوید: چارچار است، به قول اخوان، جو اوس ما جوان مردانه سرد است، یادم به راه پیمانی چند روز پیش می‌افتد که جوان های ترک زبان بهم و ظنم پا تا راه زمین می‌گفتند و با شست های

کرده کرده. ترکی سرودی خوانند و موجب می‌شوند که قلب ما تندتر بزند و سرمارانده شود. جوانی که جلوتر از من ایستاده. تازه پشت لبش سبز شده: ریفش کمی از خودش بزرگ تر است. می‌گوید: «صبح روی سگم با ماژیک نام و نام فایسل و شماره‌ی تلفنم را نوشتم». ریفش می‌گوید: «من دو رکعت نماز شهادت خواندم و شناسنامه‌ام را تو صمیم گذاشتم: اگر شهید شدم...». جوان بلندبالایی که سیل بود دارد و کاپشن خاکستری تنش است. از بیمارستان درمی‌آید. ریفش کاپشن قرمز پوشیده. دست بهم دیگر را می‌گیرند. ریفش توضیح می‌دهد. این بار سوم است که خون داده: خونش. است. صورت جوانی که خوش است. کل انداخته؟ انکار تب دارد. می‌گوید: «پنبه و شیرو و ایوم ده و آنتی بیوتیک می‌خواهند. خون به اندازه‌ی کافی دارند. بفرم کنم». به زودی اعلام کنند که... مرد میان سالی بار و پوشش سفید مزین به گل‌های خون از در بیمارستان بیرون می‌آید و داد می‌زند: «خون به اندازه‌ی کافی داریم. شیرو... یک نفر با شتاب می‌آید و یک بلندگوی دستی به دستش می‌دهد».



زن و مرد و پیر و جوان دوان دوان به راه می افتند. ماشین مابوق می زند؛ موتور سیکلت ماباب تاپ  
صدای کنند طولی نمی کشد که با پاکت های شیر، بابت های پنجه دست، بابت های دوا، جمع آوری  
شده از خانه تا داروخانه و دفرودشگاه نایبری کردند. و ایوم ده و آنتی بیوتیک پیدا کردند. دختر جوانی  
نفس زمان از راه می رسد؛ یک شیشه دستش است؛ و ایوم پنج ماد بزرگ است. دو تا برایش کنار  
گذاشته؛ آخر فردا شب روز قتل است بگن است دو خانه بابت باشد.

آن جمعی خونین دیگر (۱۳۱) شهریور برای زخمی های لازم بود. نزدیکی های بیمارستان در خانه ی موطنی  
را زدم. خانم ارمنی بود؛ بر چرخ در پنچاش داشت. داد و پنچال را خالی کرد و از ظرف های آب پر کرد.  
گفت: «ببخش که بست برایتان می آورم. پریدم. آب بندوانه دارید؟ طولی نکشد که بسایه هایش با لکن های  
پرازیخ و چند پارچ آب بندوانه به بیمارستان آمدند و چند تا شان هم سوپ جوجه و کپوت آورد و بودند.

این مهربانی نازکی و کجا دیده؟ آن هم از مردمی که تمام عمر در لاک خودشان بودند و ختری را  
می شناسم که پسروانی بل داده بودش به طرف جوی آب تا مدتیر رس نباشد و خودش تیر خورده بود.  
جوان های بسیاری را می شناسم که سرشان را از بیخ تراشیده اند تا سربازانی که به مردم پناهنده شده بودند. بوزوند...

آن چه در دوران ماروی می دید. شعر عظیمی است و قالب شعر برایش برانده و تراست. دنبال  
قافیه و ردیف نکرید؛ شعر ناب است. بعد معلم ما موضوع اشا خوانند داد که ایمان مهم تراست یا گفتگ؟

در تاریخ کشورمان چه بسیار به مبارزانی سیاسی برمی خوریم که هر چند کوشش شده در تاریخ کشان کنند اما  
سخت حضور دارند و پیدا نیستند. در هنر و ادب ایران. در ادبیات فارسی پیش از مشروطیت به تعداد معدودی



برمی خوریم که سعی کرده اند. تا کسی غلغله را از زیر پای قزل ارسلان بکشند، و در دوران مشروطیت چه بسیار روزنامه نگار و شاعر و نویسنده که تا پای جان مبارزه کردند و این به آن نشان که وقتی نیم آزادی می دزد، بسیار گل باغبانند. خوش بختانه قطار سریع السیر مردم به طرف انقلاب راه افتاد و بنرمندان بسیاری خود را به قطار رساندند و با مردم نشستند و قلبشان با قلب مردم همبستگی یافت و بزم نفس مردم کرشان کرد.

این روزها در روزنامه با نام های تازه برمی خوریم ولذت می بریم. یک طراح با معرفت، دو تفنگت به دست دو تاثیر پشت به هم کرده ای آرم تو یزیدون داد و بود و من خط کردم و وقتی امام آمد، دو تا گل به دست شیر داد و بودند که دیدیم حکومت چه طور به کل با کلج دهنی کرد.

بزار دعا بر لب و بزار امید در دل دارم. امید دارم حماسه ها و شهادت ها و مبارزات و جان فشانی های مردم نتیجه ای در خور کام بیاید. بر سر مستدام و دل های تنگی خوش باد این مردم چه آریایی چه غیر آریایی از نژاد شریف انسانی اند. امید دارم و دعای کنم که گل های اندیشه و نظر بر حق، خرمن خرمن بکشند و قانون اساسی بیابد برای اشاعه ای آزادی و عدالت و امنیت و تقوا و دانش. امید دارم و دعای کنم که بنرمندان ماکه راه خودشان را یافته اند، آن را ادامه بدهند و قلبشان هم چنان با قلب مردم تپد و صدای آن ها، آوازی مردم رنج کشیده باشد و قلم و قلم مو و آبرنگ و تیشی مصاحشان جز به راه حق نرود. امید دارم و دعای می کنم که خسته و دل سرد نشویم و رنج شترکی که یاد کار قرون است و دل هایمان را به هم نزدیک کرده و شعار هایمان را واحد کرده و همت مبارزه را متکامل کرده و توأم و وحدت بخشد. به پایان برسد اما صبر بانی دل ها و هم بستگی ها و کدشت های بیچ گاه به تمام نرسد. جمعی ما و میش از همه روشن فکران و بنرمندان بایستی بادل سوزی و مروت

و عاری از غلب زردکی به این بذر آیسب پذیر که مردم ایران پاشیده اند و با خون خودشان آن را آبیاری کرده اند، آب پاک و نور و هوای سالم برسانند تا دختی سایه کتر گردد.

ب نقل از روزنامه‌ی کیسان، بهمن ۱۳۵۷

بادیو سیاه شب در آویخت ایم      در کام فلق بادوی خون ریخت ایم  
از باد سحر نشان ما را جوید      ما با نفس صبح در آمیخت ایم  
صن صنی

### توضیحات:

۱. نام هشت روز زمستان که چهار روز آن آخر چله‌ی بزرگ (هفتم تا دهم بهمن) و چهار روز آن اول چله‌ی کوچک (یازدهم تا چهاردهم بهمن) است؛ از هفتم تا چهاردهم بهمن ماه.
  ۲. به سن نوجوانی رسیده، پشت لبش مو روییده.
  ۳. صورتش سرخ شده است.
  ۴. شنبه روز عاشورا است؛ عامه‌ی مردم روز عاشورا را روز «قتل» گویند.
  ۵. در فکر زندگی روزمره‌ی خود و مشکلات خویش بوده‌اند.
  ۶. گردن‌کشان را از قدرت بیندازند؛ از تخت به زیر کشند.
- اشاره دارد به این بیت از سعدی: «چه حاجت که نه کرسی آسمان – نهی زیر پای قزل ارسلان» که در اعتراض به این بیت ظهیر فاریابی: «نه کرسی فلک نهاد اندیشه زیر پای – تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد» سروده شده است.

### خودآزمایی:

۱. نویسنده کدام واقعه‌ی روزگار ما را به شعر مانند کرده است؟
۲. جمله‌ی «ایمان مهم‌تر است یا تفنگ» را با جمله‌ی «خون بر شمشیر پیروز است.» مقایسه کنید و درباره‌ی آن‌ها یک بند (پاراگراف) بنویسید.
۳. منظور از «گل‌هایی که در نسیم آزادی می‌شکند» چیست؟
۴. منظور نویسنده از «هنرمندان بسیاری خود را به قطار رساندند» چیست؟
۵. نویسنده هنرمندان را مقدم بر مردم می‌داند یا مردم را راه‌نمای هنرمندان؟



بازگشت سکوهند امام خمینی زره او پیروزی انقلاب اسلامی. بازتابی گسترده در نوشته‌ها،  
سروده‌ها و آثار هنری داشته است.

شعر نیز برگرفته از کتاب مثل چشمه مثل رود. اثر شاعر معاصر، قیصر امین پور، است.  
داین شعر شاعر ابتدا اقصای تاریخ قبل از انقلاب را ترسیم می‌کند و پس از آن با تعبیر  
تابش نور از شرق، بازگشت امام خمینی را به تصویر می‌کشد.

## خط خورشید

شب، شبی بی‌کران بود

دفر آسمان پاره پاره

برک بازرد و تیره

فصل فصل خنزان بود

به ستاره

حرف خط خورده ای تار

در دل صفحی آسمان بود

\*\*\*

کرچه کابی شهابی  
مشق های شب آسمان را  
زود خطمی زد و محومی شد  
باز در آن هوای مه آلود  
پاک کن مایه از ابر تیره  
خط خورشید را پاک می کرد

\*\*\*

ناگهان نوری از شرق تابید  
خون خورشید  
آتشی در شفق زد  
مردی از شرق برخاست  
آسمان را ورق زد

## توضیحات:

۱. آسمان (خوبی‌ها و پاکی‌ها) مانند دفتری بود که آن را پاره پاره کرده باشند.
۲. «شهاب» استعاره از مبارزانی که می‌درخشیدند اما به زودی آن‌ها را خاموش می‌کردند (می‌کشتند).

## خودآزمایی:

۱. در شعر خطّ خورشید، چند نماد یا نشانه را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.
۲. این شعر در چه قالبی سروده شده است؟
۳. دو نمونه «تشخیص» را در شعر بیابید.
۴. یک بند (پاراگراف) درباره‌ی این مصرع بنویسید:  
«آسمان را ورق زد.»
۵. دو بیت از شعرهای این کتاب را که دارای آرایه‌ی «مراعات نظیر» باشد، انتخاب کرده و بنویسید.

### بیاموزیم (۴)

اگرشاعر مجموعه‌ای از کلمات را که با هم نوعی تناسب و ارتباط دارند، بیت یا ابیاتی از شعر خویش بیاورد، می‌گوییم که از آرایه‌ی «مراعات نظیر» استفاده کرده است؛ مثلاً در شعر خطّ خورشید، شاعر اصطلاحات و کلمات مدرسه‌ای مانند شق شب، خط زدن، پاک کن... را در یک بند با هم آورده و بر زیبایی و تأثیر شعر خود افزوده است.

نمونه‌ای از کاربرد این آرایه را سال گذشته در شعر زیر از حافظ خوانده‌اید:

ارغوان جام عشقی به سمن خواهد داد چشم زکس به شقایق کمران خواهد شد

در این بیت بین ارغوان سمن، زکس و شقایق که نام گل‌هایی هستند، مراعات نظیر

وجود دارد. اگر از این آرایه، به‌زندان و به‌جا استفاده شود، بر زیبایی و گیرایی شعر می‌افزاید.

گفتم غم تو دارم...

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید  
 گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید  
 گفتم ز مهر و زان رسم وفا بیاموز  
 گفتا ز خوب رویان این کار کم تر آید  
 گفتم که بر خیالت راه نظر بندم  
 گفتا که شبردست او از راه دیگر آید  
 گفتم که بوی زلفت کمره عالم کرد  
 گفتا اگر بدانی هم اوت ربر آید  
 گفتم خوشا بوانی که ز باد صبح خیزد  
 گفتا حنک نیسی که ز کوی دلبر آید  
 گفتم که نوش لعلت مارا به آرزو گشت  
 گفتا تو بندگی کن کاو بنده پرور آید  
 گفتم دل رحمت کی عزم صلح دارد  
 گفتا کوی باکس تا وقت آن در آید

گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آید

گفتا خموش «حافظ» کاین غصه هم سر آید